

اندیشه

www.ebtekarnews.com

یکشنبه
۲۲آبان ۱۳۹۵
شماره ۳۵۵۵



یادداشت

«عقل اثر بخش و پرشش اثر گذار ،» پرشش اثر گذار و زندگی محمدعلی نویدی

قسمت چهارم

در این بخش از مقاله به برخی از تأثیرهای پرشش و پرشش گری در زندگی واقعی و عینی می پردازیم.
زندگی در پویایی و تحرک و تولید و توسعه، باقی و بالنده است، و پرشش خروج از ایستایی و توقف، و رکود و خمود و خاموشی می باشد، گویی، پرشش تاباندن روشنایی و نور در افق زندگی است، پرشش دعوت به حرکت و تحرک فکری و عملی است ؛ زندگی در پوییش و رویش و آرامش در جریان و مسیر واقعی و ثمر بخشی حقیقی، قرار می گیرد ؛ سؤال به قصد جدل و مجادله سبب بحران عملی و به هم خوردن نظم زندگی و در نتیجه موجب بهم خوردن تعادل امور زندگانی می شود، پس، پرشش لاجرم شایسته است به قصد دانستن و فهمیدن و ادراک کردن و شناختن و ساختن و نیک عمل کردن باشد، چنین پرششی با زندگی نسبت واقعی دارد، یعنی، پرشش زندگی را از بن بست و بحران خارج می کند، پرشش از روی تأمل و خردمندی باعث پرهیز از زندگی از مغالطه و دوری از مغالطه گری می شود، مغالطه زندگی را به غلط می اندازد، غلط انداز زندگی است، زیرا، بجای استدلال درست، قیاس غلط و نتیجه غلط به بار می آورد، مغالطه قیاسی است که از حیث صورت یا ماده یا هر دو، غلط است، زندگی در بهرقت و کوپر مغالطه سروسامان نخواهد داشت و ندارد ؛ پرشش آدمی را از سطحی نگری و ظاهر بینی و قشری گری، نجات می دهد و او را به عمق و تدقیق و تأمل و تفکر، دعوت می کند، زندگی جلدار و روح مند، هرگز با تسطح نگری، سازگار نیست، پرشش به دنبال محور و مرکز و کانون و جان زندگی است، بی تردید، در جریان زندگی موضوعات و مسایل و مشکلات عدیده و کثیره بوجود می آید، این معضلات مستحدهت و جدید و نو پدید، نیازمند پرشش ها و پاسخ های نوین است تا چرخ زندگی بدرستی بچرخد، مشکلات عملی و اجتماعی، از قبیل، اعتیاد، بیکاری، فقر، قضاوت های بی دلیل، هتمت های ناروا، به خطر افتادن سلامت روحی و جسمی، و بی اعتمادی و رواج دروغ و کم شدن آسناحه تحمل، و صدها مورد دیگر، از جمله مشکلات متبلابه زندگی هستند که با نوع نگرش و پرشش، ارتباط دارند ؛ راه حل این مشکلات سطحی نگری و ظاهر بینی و توصیف معلول ها و پدیدار ها نیست، بلکه، راه حل، راه گشا در مطالعه و عبرت و تجربه و تفکر و خردمندی پرشش از علل و ریشه ها است، بنابراین، این تشخیص پرشش های بنیادی و اصلی و زیربنایی از پرشش های فرعی و روبنایی، از حل و فصل مشکلات و معضلات دارای اهمیت و برجستگی است، یعنی، پرشش های شخصیت ساز و زندگی ساز را بالضروره و لازم است از پرشش های معمولی و روزمره، تمیز و تشخیص داد ؛ انبیاء و معصومین (ع) نیز برای پی گیری پرشش های بنیادی و شخصیت ساز، بویسته در تلاش و تقلا و دعوت بودند، و در صدد تحول جان ها بودند، چرا که، جان خود دیگر شود، جهان دیگر می شود.

در طول تاریخ نیز، همواره، زندگی با پرشش های گوناگون و سوالات مختلف قرین بوده است، مثلا، از قرن دوم تا پنجم هجری قمری، در قلمرو جهان اسلام، نهضت و ترجمه و تحشیه و تولید و توسعه علم و رشد فرهنگ و ظهور تمدن، تحقق پیدا کرد و جهان و جهانبیان را تحت تأثیر قرار داد، در این دوره برای خردمندان پرشش های اساسی مطرح بود، پرشش های تمدن ساز و شخصیت پرور، مثلا، نقش عقل و نیروی عقلانی و نقش علم و قوه علمانی در زندگی چیست ؟

برای بهبود وضعیت معیشت و سلامت مردم چه باید کرد ؟
نقش آزمایش و تجربه

در زندگی چیست؟

و سوالات دیگر، آن نهضت و حرکت بالنده علمی حاصل خردورزی و پرشش گری متفکران و ایجاد فضای معرفتی و دانشی و دانشمند بروری بود، مدبران و مسؤولان و متولیان امور و صاحبان قدرت نیز از علم و عالمان حمایت کردند و زمینه را برای رشد علمی و آثار دانشی فراهم نمودند، تا فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی پدیدار گشت و زندگی را در تمام فروع تحت تأثیر قرار داد، راز و رمز این حرکت و گام های بلند پرشش و زیجی درون جوشیده از درون بود، تحول در درون و باطن روی داد و سوالات بنیادی از درون جوشید و اثر گذاشت و پرشش و پرسیدن، پراثر و پر ثمر گشت، و زندگی درگونی پیدا کرد، نه یکی و دوتا صدها دانشمند و فیلسوف و حکیم و پزشک و فیزیک دان و منجم و هندسه دان و علم روز ظهور پیدا کردند، و بنای زندگی نوین بر پایه تعلیم اسلام و خردمندی قلمرو اسلامی و ایرانی، گذاشته شد ؛ آری، پرشش در زندگی اثر گذار است و بنیان ساز.

سؤال اگر با جان و درون آدمی تعلق و بستگی داشته باشد و از عقابلیت نشأت بگیرد، به خوب شناختن و نیک ساختن منجر و منتهی می شود ؛ در هر جامعه ای به پرشش و اندیشیدن بها داده شود، مستقیما در زندگی و بهبود زندگی اثر مثبت خواهد گذاشت، زیرا، داد و اندیشه تا فرهنگ و تعلیم ربانی برای خوشبختی و سعادتمندی آدمیان در زندگی فرجام دارند، پرشش خردمندانه، راه گشا و زندگی ساز است.

زندگی عرصه تغییر و دگرگونی و تحول و تطور است، یعنی، چاره ای و گریزی از تغییر و تغیر نیست، پرشش در ایجاد تغییرات بجا و لازم آدمی را کمک می کند و تغییرات را قابل درک و قابل تحمل می کند، پرشش خود، تغییر افزین است، مقاومت در برابر تغییر و تحول در زندگی و گذر عقاقله از مواع و آسیب ها، با طرح پرشش های معقول و اثر گذار امکان پذیر است، پرشش آدمی را به گونه دیگر فکر کردن و راه یافتن و پیش تاختن، دعوت می کند و زمینه و فضای تغییر مهیا می سازد، در واقع، پرشش اثر گذار، انسان را بیدار نگه می دارد و هوشیاری آدمی را حفظ می کند و او را از غفلت و خوابتایی برحذر می دارد تا در برابر مشکلات و مواع و آفات با خردمندی مواجه گردد، آیا انسان و جامعه بیدار با فرد و اجتماع خوابانگ یکسان است ؟ این، حداقل، خدمت و کارکرد و اثر پرشش است، زندگی بیداری می طلبد و پرشش بیدارگر است؛ در ذات پرشش بیداری و ببقطه و هوشیاری نهفته است.

عقل اثربخش، نیروی تشخیص و شناخت معطوف به علم و عمل، در زندگی است، عقل اثر بخش، یعنی، توجه به قوه ی درونی شناخت برای زندگی بیرونی و عینی ؛ عقل اثربخش، مسأله مند و موضوع محور است و زندگی در درون مسایل و موضوعات در جریان است، عقل اثربخش، دغدغه زندگی دارد، تمیز سوالات بنیادی و سرنوشت ساز، نیازمند عقل اثربخش است ؛ رشد عقلانی و فکری و علمی از شروط اشخاص و جوامع برای پرشش گری است، یعنی، پرشش و پرشش گری و بلوغ عقلانی و رشد علمی، در تأثیر و تأثر متقابل و مکمل هستند ؛ زندگی با پرشش های اثر گذار، قرینه و پخته ورسیده می شود و راه های گوناگون پیش پای آدمی گشوده می آید، کشودگی راه ها در زندگی، گشایش زندگی را به رفغان می آورد. ان شالله

دوم آیان ماه سال ۱۳۰۷ در اصفهان کودکی پا به عرصه وجود گذاشت که بعدها یکی از برجسته ترین چهره‌های فقهی، سیاسی، علمی و دینی ایران شد. این نوزاد سیدمحمدحسین بهشتی نام گرفت. هم او بود که پس از طی مراحل تحصیل علوم حوزوی در اصفهان و قم، به ادامه تحصیل در دانشگاه تهران پرداخت و توانست در رشته معقول و منقول از این دانشگاه مدرک کارشناسی دریافت کند. وی با تکیه بر شناختی که از حوزه و دانشگاه داشت، برخلاف بسیاری از هم‌صنفانش سعی در رفع ایهامات و ایرادات با روش‌های اجتماعی داشت. بازگشت ناماننده مرحوم آیت‌الله بروجردی از هامبورگ به ایران و اتمام ساخت مسجدی با حمایت مرجعیت شیعه در آن شهر، موجب شد تا بهشتی کاندیدای اصلی سفر به هامبورگ باشد. آیت‌الله مظلوم پس از حضور در آلمان به تبیین و ترویج آموزه‌های دینی پرداخت و هم‌زمان در جریان‌های انقلاب اسلامی نیز حضوری فعال داشت. هنگام پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و نخستین رئیس دیوان عالی کشور شد. بهشتی سرانجام در ۷ تیر ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری، همراه با یارانش ترور شده و به شهادت رسید.

برتری وحی بر عرفان و فلسفه در مکتب معارف خراسان

واکاوی نظرات اهل «تفکیک»

توطئه خلفا در تحقق اهداف خویش بلندند؛ چه به این نکته اذعان داشته باشند و چه نداشتند: نباشند. پذیرش این ادعا و نتیجه آن به گفته مرحوم «آشتیانی» امری دشوار است او می‌گوید: «خیلی این حرف مایه برمی‌دارد که آدمی چشم خود را بسته و بگوید این نکته از مسلمات است که خلفا برای بستن در خانه ائمه، فلسفه یونانی را به عربی ترجمه کردند و انسان وقتی دنبال علل و منشا ترجمه آثار حکمای قبل از اسلام می‌رود، عین و اثری از این امر نمی‌بیند».

ادعای فوق، ادعایی تاریخی است و برای اثبات آن باید از تاریخ کمک گرفت. لیکن کوششی جدی از سوی مدافعان مکتب تفکیک برای نشان دادن صحت آن صورت نگرفته است. افزون بر آن، این ادعا با گزارش‌های تاریخی دیگران و مستندات موجود سازگار نیست. برخی از مسائل کلامی پیش از خلافت اموی مطرح شده بود. بحث امامت و مسئله جانشینی بلافضل حضرت امیرالمؤمنین که از مسائل اصلی کلام اسلامی به شمار می‌رود، نیازمند آن نبود تا امویان به قدرت برسند و سپس با انگیزه‌هایی مشکوک آن را پیش کشند. افزون بر آن برخی مسائل مانند جبر و اختیار حتی در زمان خود حضرت رسول مطرح شده بود و صحابه از ایشان در این باره پرسش‌ها می‌کردند. از نظر علامه طباطبایی نخستین متکلمان مسلمان، شیعیان بودند که درست‌پس از رحلت حضرت رسول مسائل کلامی را پیش کشیدند. ایشان به تفصیل این مسئله را بررسی کرده نشان می‌دهد که مسلمانان در زمان حضرت رسول به بحث‌های کلامی اشتغال داشتند و با خود و با مسیحیان و کلیسیان به بحث‌های کلامی می‌پرداختند.

اصحاب تفکیک را باور بر آن است که «متکلمینی که پیرو قرآن بودند متابعان از ائمه علیهم‌السلام نکردند، خواستند که مطالب فلسفه را مطابق با قرآن کنند، به دو فرقه اشاعره و معتزله منفرق شدند». همچنین آنان بپیدایش فرق کلامی را محصور علم کلام اموی و عباسی و فلسفه دانسته و معتقدند که «… به برکت علم کلام اموی و عباسی و فلسفه یونانی و عرفان هندی و گنوسی، امت قرآن – ولسفا – دارای بیش از ۷۰۰ فرق شده». لیکن افرادی هم‌چون علامه طباطبایی، سالیان پیش به ادعاهایی از این دست پاسخ گفته و پیدایش علم کلام را به دوران حضرت رسول نسبت داده و مورد تأیید ایشان دانسته بود و معتقد بود که شیعیان پیشگام علم کلام بودند و پس از وفات حضرت رسول کار خود را آغاز کردند و عمده آنان از صحابه رسول خدا و کسانی مانند: «سلمان، ابودرد، مقداد، عمار، عمروبن‌الحق» بودند. ایشان پس از بحث مفصل در این زمینه نتیجه می‌گیرند که: «فن کلام، فنی شریف است که از معارف حقّه دینی دفاع می‌کند».

درباره عرفان و سرچشمه آن نیز می‌توان به دیدگاه شهید مطهری اشاره کرد که به روشنی بر ریشه‌های اسلامی عرفان تأکید می‌کند، وی تصریح می‌کند: «آن‌چه مسلم است این است که عرفان اسلامی سرمایه‌اصلی خود را از اسلام گرفته است و بس»؛ همچنین آشتیانی بر آن است که: «عرفان نیز مستقیماً مأخوذ از اسلام است و صله تامّ تصوف و تشیع موجود است».

بدین‌معنی در مورد کلام و عرفان و فلسفه دو دیدگاه وجود دارد.

۱. اندعای مکتب تفکیک که آنها را وارداتی، غیراسلامی، متأخر از صدر اسلام و مبتنی بر توطئه می‌داند (این مدعا هیچ پیشینه تاریخی ندارد).
۲. روشنفردی فداقی شخصیت‌هایی چون علامه طباطبایی و شهید مطهری که این علوم را اصل، اسلامی، و منتج از تعالیم دینی می‌دانند. بخش عمده این اختلاف نظر با مرور تاریخ شکل‌گیری علوم اسلامی حل می‌شود. داده‌های تاریخی موجود بیشتر به سود دیدگاه مدافعان کلام و عرفان است. در واقع اصحاب تفکیک بدون ارائه سندی و تحلیل تاریخی این مسئله، تنها به تکرار ادعای خود می‌پردازند، گویی از نظر آنان تاریخ را نباید گزارش کرد، بلکه باید آن را فریاد.

موضوع فریاد گفته نخستین شیوه تحلیلی مکتب تفکیک است که مخاطب را سرگردان می‌کند. مخاطب نمی‌داند در برابر دانسته‌های تاریخی خود چه کند. آیا آنها را حفظ کند و از قبول ادعای مکتب تفکیک پرهیز کند، یا آن که بر دانش خود چشم پوشی و تسلیم این ادعا گردد و بدان ایمان آورد. اما راه سوم آن است که از آنان، بی‌واهمه از لحن تک‌گویی‌ای که دارند، دلیل تاریخی بخواد همان‌ها تاریخی را با سندهای تاریخی مدلل طلب کند. موضوع وقتی حادتر می‌شود که افرادی همچون آشتیانی سخت بر ادعای مکتب تفکیک تاخته و خواستار سندی گویا شده‌اند، وی نوشته: «تمام احتجاجات ثامن‌الائمه در دست ماست… کلام فیلسوف معاصر ثامن‌الحجج با آن حضرت بحث فلسفی کرده است تا موجب اعراض مردم از اهلیت‌پند شود. مثل این‌که در زمان ثامن‌الائمه جمع کثیری فیلسوف در دیار اسلام وجود داشتند و خود را مأمور محو اسلام می‌دانستند»؛ او در ادامه تشریح می‌کند: «اگر واقعاً چنین خطری از سوی فلاسفه، شیعه را تهدید می‌کرد، لازم بود که علمانی مانند شیخ صدوق در کتابهای خود به آن لاقال اشاره‌ای کرده باشند، حال آنکه وی هرگز سخن از خطر فلاسفه به میان نیآورده است».

به گفته آشتیانی، این ادعا کارکردی ندارد جز آن‌که «عدعای از مردم مبتلا به فقر علمی را گمراه و بدبین به جماعتی که در عمر خود را وقف علم کردند».

اصحاب مکتب تفکیک گاه برای نفوذ موضع خود و اثبات نظر خود خویش سخنان و مواضی را به شخصیت‌های صاحب‌نظر نسبت می‌دهند و با نقل آنها، نگرش خود را استوارتر کرده، مخاطب را به درستی موقف خویش برمی‌انگیزند. این مسئله هنگامی اهمیت پیدا می‌کند که آن شخص موردنظر خود از پیروان مکتب تفکیک نبوده باشد، لیکن سخنانی از سر موافقت با این مکتب بر قلم رانده باشد. نمونه‌ای از این مسئله را در نقل قول معروفی از علامه طباطبایی

شیخ محمود حلبی، منادی مکتب تفکیک

آمد و در ۲۶ دی ۱۳۷۶ در گذشت. وی بنیان‌گذار «انجمن حجتیه مهدویه» و از پیروان و اصحاب مکتب تفکیک یا مکتب معارف خراسان بود.

شیخ محمود حلبی از جمله شخصیت‌ها و فعالان دینی و مذهبی است که توانست تأثیرات شگرفی بر جامعه ایرانی داشته باشد. شخصیت حلبی همواره دارای دو جنبه مجزا از هم بود؛ یکی در یک برد دیگری تأثیرات بسیار و فراوانی داشته‌اند. تأثیراتی که منظمه‌های خاص و غیرب را فراوری تحلیل‌گران دینی و اجتماعی قرار داده است. لذا زندگی وی از دو جنبه بسیار حائز اهمیت بوده و باید مورد بررسی قرار گیرد. نخست نقش سیاسی و اجتماعی او در تاریخ معاصر و بنیان‌گذاری انجمن حجتیه است و دومین ویژگی برجسته‌اش، طرفداری و تبیین مفاهیم و اندیشه‌های مکتب تفکیک است. بی‌شک پس از میرزا مهدی اصفهانی هیچ‌یک از

محمود ذاکرزاده تولایی معروف به شیخ محمود حلبی در ۱۷ شهریور ۱۲۷۹ هجری شمسی در مشهد به دنیا



برخاسته‌اند. یکی از برجسته‌ترین چهره‌هایی که به مخالفت با میرزا مهدی اصفهانی سخن گفت و قلم زد؛ سیدجلال آشتیانی بود. سید جلال الدین آشتیانی مقام علمی میرزای اصفهانی را تأیید نمی‌کرد و معتقد بود اصفهانی قابلیت فراگیری فلسفه نداشته است. آشتیانی بر این باور بود که تلاش‌ها و ریاضت‌های فراوان برای فهم مسائل غامض فلسفه و عرفان، آسیب‌های جدی بر او وارد کرد و تحمیلش را نسبت به فلسفه و عرفان از دست داد و به مخالفت با فلسفه برخاست. آشتیانی به نقل از سید هادی میلانی می‌گوید: «ایشان در عرفان سر خورد و به جان فلسفه افتاد». آشتیانی هم توانایی علمی میرزا را نفی می‌کند و هم به شواهدی اشاره می‌کند که بر نشان حلی میرزا بر پریشان فکری او تأثیر گذاشته است. آشتیانی به نقل از آقای خوبی فریانی می‌نویسد: «ما می‌خواستیم مطالب مرحوم یابینی را برای ما تقریر کند،

بنیانگذار مکتب معارف خراسان که بود؟

برخاسته‌اند. یکی از برجسته‌ترین چهره‌هایی که به مخالفت با میرزا مهدی اصفهانی سخن گفت و قلم زد؛ سیدجلال آشتیانی بود. سید جلال الدین آشتیانی مقام علمی میرزای اصفهانی را تأیید نمی‌کرد و معتقد بود اصفهانی قابلیت فراگیری فلسفه نداشته است. آشتیانی بر این باور بود که تلاش‌ها و ریاضت‌های فراوان برای فهم مسائل غامض فلسفه و عرفان، آسیب‌های جدی بر او وارد کرد و تحمیلش را نسبت به فلسفه و عرفان از دست داد و به مخالفت با فلسفه برخاست. آشتیانی به نقل از سید هادی میلانی می‌گوید: «ایشان در عرفان سر خورد و به جان فلسفه افتاد». آشتیانی هم توانایی علمی میرزا را نفی می‌کند و هم به شواهدی اشاره می‌کند که بر پشانش حلی میرزا بر پریشان فکری او تأثیر گذاشته است. آشتیانی به نقل از آقای خوبی فریانی می‌نویسد: «ما می‌خواستیم مطالب مرحوم یابینی را برای ما تقریر کند،



فرزند زمان

دوم آیان ماه سال ۱۳۰۷ در اصفهان کودکی پا به عرصه وجود گذاشت که بعدها یکی از برجسته ترین چهره‌های فقهی، سیاسی، علمی و دینی ایران شد. این نوزاد سیدمحمدحسین بهشتی نام گرفت. هم او بود که پس از طی مراحل تحصیل علوم حوزوی در اصفهان و قم، به ادامه تحصیل در دانشگاه تهران پرداخت و توانست در رشته معقول و منقول از این دانشگاه مدرک کارشناسی دریافت کند. وی با تکیه بر شناختی که از حوزه و دانشگاه داشت، برخلاف بسیاری از هم‌صنفانش سعی در رفع ایهامات و ایرادات با روش‌های اجتماعی داشت. بازگشت ناماننده مرحوم آیت‌الله بروجردی از هامبورگ به ایران و اتمام ساخت مسجدی با حمایت مرجعیت شیعه در آن شهر، موجب شد تا بهشتی کاندیدای اصلی سفر به هامبورگ باشد. آیت‌الله مظلوم پس از حضور در آلمان به تبیین و ترویج آموزه‌های دینی پرداخت و هم‌زمان در جریان‌های انقلاب اسلامی نیز حضوری فعال داشت. هنگام پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و نخستین رئیس دیوان عالی کشور شد. بهشتی سرانجام در ۷ تیر ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری، همراه با یارانش ترور شده و به شهادت رسید.



می‌توان دید. از علامه طباطبایی نقل شده که ایشان در تفسیر المیزان، نوشته است: «جمع بین قرآن و فلسفه و عرفان، از محالات است، مانند محالات ریاضی».

این سخن علامه در واقع گوهر اساسی مکتب تفکیک است و سخن مهمی است که به علامه نسبت داده شده است. پس از نقل این سخن، منتقدان مکتب تفکیک بارها این‌گونه مورد خطاب قرار می‌گیرند: «چرا آقایان، از کنار این سخن استوار و روشن و قاطع کسی چون علامه طباطبایی، به این سادگی می‌گذرند و آن را نادیده و ناگفته می‌انگارند، آیا این «تجاهل مرکب» نیست؟ آیا ظلم به عقابلیت آزاد نیست؟» این نسبت به علامه و پس از آن این بازخواست از سوی اصحاب تفکیک، بارها و بارها در متون تفکیکی تکرار می‌شود. گاه این موضع را نشانه حریت علمی او به شمار می‌آورند. گاه هم عدم تدریس اسفار از سوی علامه در حوزه را، که ناشی از فشار مخالفان فلسفه بود، دلیل مخالفت ایشان با ملاصدرا قلمداد می‌کنند.

همچنین برای اثبات نادرستی مواضع فلاسفه و غیراسلامی بودنشان ادعا می‌شود که هفت تن از بزرگان شیعی ملاصدرا را تکفیر کرده‌اند. این هفت تن عبارتند از: اقا علی حکیم، شیخ‌محمدتقی آملی، علامه حائری سمنانی، حاج میرزااحمد آشتیانی، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، امام خمینی و شهید مطهری. آنگاه گفته می‌شود: «سخنان یادشده‌گان را با ذکر مدارک در کتاب معاد جسمانی در حکمت متعالیه آورده‌ام، بدقت و بی‌نظری ملاحظه شود». با مراجعه به متون مورد ارجاع، به گفته قدا، عین و اثری از این «مدارک» دیده نمی‌شود. این نمونه‌های متعددی از این‌گونه ارجاعات مبوهوم وجود دارد که بر برش‌هایی از برخی اظهارات و بیانات اندیشمندانی که باورمند به مکتب تفکیک نبوده‌اند، سعی شده تا استنباط جزء به کل شده و با طرح اینچنین ادعاهایی، سعی شود تا به حقانیت مکتب تفکیک توجه بیشتری شود. در این نمونه‌ها، می‌توان دریافت که مسئله خطای در فهم یا تفهم شیخ رجی خود ندهاده، بلکه مسئله آن است که این خود یک شیوه و اصل روشی است. نگرش جدلی و غیربرهانی برخی از تفکیکیان آنان را بر آن می‌دارد تا هر جا سخنی حتی اگر کمترین نگرش تفکیکی را داشت، نقل کنند و صاحب آن را تفکیکی جلوه دهند. حال آنکه باید براساس منطبق، هر کس را در منظومه و جغرافیای فکری خودش بررسی کرد و با توجه به محکما‏t اندیشه‌اش اگر هم سخنی مبهم زده، آن را رد کرد و تفسیر نمود. لیکن این دفاقی نزد نگرش تفکیکی دیده نمی‌شود و به مثابه روش، شناسی می‌شود تا هر کس را که بتوان به نحوی تفکیکی قلمداد نمود، چنین کرد. بدین ترتیب، ملاصدرا که به لحاظ منطقی از کسانی است که قائل به یگانگی فلسفه و عرفان و وحی به شمار می‌رود و آثار او نیز گویای این حقیقت است، به عنوان «تفکیکی سترک» معرفی می‌شود و علامه طباطبایی که همه وجودش تفلسف بود، نیز هوادار منطق تفکیک قلمداد شود. این نگرش موجب آن می‌شود تا بسیاری از افراد تفکیکی به شمار روند، از جمله شهید سیدمحمدباقر صدر و امام خمینی که به هیچ‌روی نمی‌توان ایشان را تفکیکی شمرد؛ زیرا معتقد به جدایی مفسر وحی، از عرفان و برهان نبودند. با این حال نگرش مسلط بر مکتب تفکیک رایج اصل روشی خود را این‌گونه اعلام می‌دارد: «هرجا به متفکری برخوردیم که در آثار خود گرایش‌های تفکیکی داشته باشد، آن را مطرح می‌کنیم». این نگرش مسلط در تداوم خود امام خمینی نیز دربر خواهد گرفت و باید منتظر بود تا گرایش‌های تفکیکی ایشان نیز به زعم اصحاب تفکیک به زودی آشکار شود.

بدین ترتیب این اصل روشی، اگر کاملاً به کار گرفته شود می‌توان همه متفکران را تفکیکی قلمداد نمود، در آن صورت جای این پرشش است که پس چه کسانی در گذشته و حال مخالف مکتب تفکیک بوده‌اند.

بروز و وجود چنین رویکردهایی نزد اصحاب مکتب تفکیک نشان از نوعی تلقی انحصاری از دین دارد که سعی می‌کند تا تمام ارکان دین را در تسلط خود داشته باشد و روشی سبک مکتب تفکیک را برتابند. با این وصف و به زعم اهل تفکیک دچار اشکاف بوده و موجب «وهن» دین شده‌اند. حال با چنین اندیشه‌ای چه باید کرد و چطور می‌توان به مقابله و گفتگو نشست، جای مقال و مجال دیگری می‌طلبد.



رحمه الله علیه بود می‌گفت: «رحوم آقا میرزا حسین نائینی بنجاه دینار به من داد و گفت ایشان را به ایران ببر و معالجه‌اش کن. کن آمدیم شمیران، جایی گرفتیم، پس از مدتی حالش بهتر و سرانجام خوب شد و می‌برد نزد مرحوم آقا میرزااحمد آشتیانی –که شاگرد نائینی بود و با وی دوست بود– و مهمان وی می‌شود. بعدها آقا میرزااحمد می‌گفت: شاهدهای روبویی را پیش من می‌خواند اما فهم مطالب فلسفی برایش از اصعب امور بود. میرزای اصفهانی در ابتدا چنین عقایدی نداشت. اما پس از آن که به اصفهان رفت، کارش به جایی رسید که از عرفان سرخورد و به جان فلسفه افتاد».

به هر روی همان‌گونه که گذشت، میرزا مهدی اصفهانی مخالفان و موافقان متعددی داشت. مخالفان و موافقانی قسم‌خورده که خود مبین نقش و اهمیت وی در نوع دین‌ورزی آحاد جامعه است.